

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کیما

دفتری در ادبیات و هنر و عرفان (۱)

به اهتمام
دکتر حسین الهی قمشه‌ای
سید احمد بهشتی شیرازی

الهی قمشه‌ای، حسین، ۱۳۱۹ - ، گردآورنده

کیمیا: دفتری در ادبیات و هنر و عرفان / به اهتمام حسین الهی قمشه‌ای، سید احمد بهشتی شیرازی، - تهران: روزنه، ۱۳۷۷-

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۶۱۷۶-۰۶۹-۰ (ج. ۱)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

فهرست نویسی براساس جلد اول، ۱۳۷۷

کتابنامه.

مندرجات: کیمیا: دفتری در ادبیات و هنر و عرفان، ص ۱-۱۰۴. - کلمات: رموز و اشارات عارفان و عاشقان و صوفیان و معشوقان. ص ۱۰۵-۱۸۸. -- فصلی از کتاب: کتاب و کتابت: گزیده خوشنویسی‌های کاتبان در فن و هنر کتابت. ص ۱۸۹-۱۹۸. --

۱. عرفان-- مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. هنر اسلامی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۳. هنر اسلامی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. بهشتی شیرازی، احمد، ۱۳۲۳ - ، گردآورنده. ب. عنوان.

۲۹۷/۸۳

۹ ک ۷ الف / ۲۸۴/۵

کتابخانه ملی ایران

م ۷۸-۹۰۷۳



کیمیا

(دفتری در ادبیات و هنر و عرفان (۱))

به اهتمام دکتر حسین الهی قمشه‌ای

سید احمد بهشتی شیرازی

ویراستار: اکرم سلطانی

طرح جلد: رضا عابدینی

چاپ پنجم: ۱۳۹۸

قیمت: ۸۲۵۰۰ تومان

چاپ و صحافی: اورنگ

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه سوم، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۸۵۳۷۳۰ - ۸۸۸۵۳۶۳۱ نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۱۷۶-۰۶۹-۰ ISBN: 978-964-6176-69-0

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

۷	معرفی کتاب تحفة المحبین / دکتر حسین الهی قمشه‌ای
۱۴	بت چارده ساله رندان و عاشقان / عبدالرحمن جامی
۲۰	منهاج العارفین / میرسید علی همدانی
۲۷	نظر احمد سمعانی درباره رحمت خداوند / ویلیام چیتیک / ترجمه کریم زیانی
۴۱	مثنوی چاه وصال / سید یزدی / به اهتمام سید احمد بهشتی شیرازی
۴۹	گزیده لطایف و اشارات / ابن عربی / ترجمه محمدرضا جوزی
۵۵	مسجد در شعر خواجه شیراز / سید احمد بهشتی شیرازی
۶۱	مطرب لسان الغیب کیست؟ / سید احمد بهشتی شیرازی
۶۹	نه شعر / سیف الدین فرغانی (شاعر قرن هفتم)
۷۸	فصلی از کتاب «التجلیات الالهیه» / ابن عربی / ترجمه محمدرضا جوزی
۸۴	سه شعر / دکتر حسین الهی قمشه‌ای
۸۶	رقصی بسوی خداوند / دکتر حسین الهی قمشه‌ای
۹۱	همچو قرآن که به معنی هفت توست / دکتر حسین الهی قمشه‌ای
۹۶	پنج غزل / منصور حافظ / به اهتمام سید احمد بهشتی شیرازی
۱۰۱	ستایش سعدی از زبان جامی / دکتر حسین الهی قمشه‌ای

بخشی از کتاب کلمات:

۱۰۷	شهاب الدین احمد سمعانی
-----	------------------------

بخشی از کتاب کتاب و کتابت: ۱۸۹

رخ و سرشک من نگر که کرده‌ای چو سیم و زر
تبارک الله ای پسر، قوی است کیمیای تو
خاقانی

معرفی کتاب تحفة المحبّین دکتر حسین الهی قمشه‌ای

یک ذره ز حسن لیلیت بنمایم

تحفة المحبّین ارمغانی است برای عاشقان هنر خوش نویسی که خطّ و خال این هنر را دام و دانه مرغان آسمانی کرده‌اند. نام خیال‌انگیز این اثر وامی است از کتاب تحفة المحبّین روزبهان خطاط شیرازی در احوال عشق و اسرار معرفت که سراج حسنی کاتب هم اسم آن را به تبرک بر دفتر خویش نهاده و هم از مسمای آن صحیفه عشق مطالبی برگزیده و زیب کلام خود کرده است. مؤلف در تدوین این کتاب همچنین نوشته‌های قبله‌الکتاب یاقوت مستعصمی و دیگر پیشروان این هنر را در مسائل فنی پیش روی داشته و از کتاب‌هایی چون تحفة العرفان و روح الجنان و امثال آن در بیان معانی عرفانی بهره گرفته است.

امتیاز ویژه کتاب آن است که یک موضوع خشک فنی را با لطایف ادبی و عرفانی درآمیخته و به یک متن شیرین و خواندنی تبدیل کرده است چنانکه کمتر صفحه آن را خالی از یک آیت قرآنی یا کلام پیامبر و سخن اولیاء و یا اشعار نغز و لطیف پارسی و عربی توان یافت. اگر مجموعه آیات و ابیاتی را که در این کتاب شاهد مثال آمده است یکجا گرد آورند خود جنگ کوچک‌ی از کلمات حکمت‌آمیز در عشق و معرفت الهی خواهد بود. خطبه توحیدیه کتاب به رسم مؤلفان پیشین به صنعت «براعت استهلال» آراسته است یعنی ضمن ستایش حضرت باری و بیان اوصاف جمیل و صنع شگفت‌انگیز او اصطلاحات و تعبیرات رایج میان خوش‌نویسان را درج کرده. هر چه از شعر و آیت که شاهد مثال آورده همه پیوندی نزدیک با این فنّ شریف دارد. و نیز صنعت مراعات‌النظیر، گونه‌ای از حفظ تناسبات، که در سراسر کتاب سریان دارد مطالب فنی و عرفانی را به هم پیوند داده است. مؤلف پس از حمد الهی به نعت رسول گرامی او می‌پردازد و آنجا نیز

همچنان در دایره خط و خوش‌نویسی گام می‌زند و از جمله آن حضرت را در مقام گوینده آن حدیث معروف که «هر کس بسم الله الرحمن الرحیم را به خط نیکو نوشت خداوند به او نیکویی خواهد کرد» می‌ستاید و از طغرای خاتمیت او به عنوان خطی که ادیان پیشین را نسخ کرده یاد می‌کند و ابیات بدیعی از مخزن الاسرار نظامی در وصف آن حضرت می‌آورد که باز همه در کمال تناسب با عالم کتابت است.

تخته اول که الف نقش بست بر در محجوبه احمد نشست
حلقه حا را کالف اقلیم داد طوق ز دال و کمر از میم داد
لاجرم او یافت از آن میم و دال دایره دولت و خط کمال

پس از این دیباچه با طرح یک نکته مهم فلسفی زمینه را برای ورود به پهنه خوش‌نویسی آماده می‌کند و آن اینکه سخن جلوه‌گاه معانی است و چنانکه صورت بی‌معنی را نوری نیست معانی بی‌صورت را نیز ظهوری نیست پس مرکبی باید که معانی لطیف آسمانی را در عالم صورت سیر دهد و آن مرکب همان حروف و کلمات است که باید به تناسب جمال معانی خلعتی بر تن کند تا هر که او را در آن خلعت ببند گوید:

صورت می‌بینم و حیران معنی می‌شوم تاجه معنی لطیف است آنکه اینش صورت است
سبب در سبب تألیف کتاب شمه‌ای از شرح احوال خود را باز می‌گوید که از جوانی شوقی به تحصیل این فن داشته و به نصیحت نظامی که فرمود:

غافل منشین ورقی می‌خراش گر ننویسی، قلمی می‌تراش

پیوسته به کسب لطایف این هنر اهتمام داشته و خدمت استادان گوناگون را غنیمت شمرده و نیز با رسایل بزرگان این فن چون یاقوت مستعصمی و شاگرد او مولانا مبارکشاه زرین قلم و دیگران در فن خوش‌نویسی آشنا شده و سپس زبده مطالب آن رسایل را همراه با تجربیات و دریافت‌های شخصی خود در این کتاب گردآورده و هدیه اصحاب کرده است.

این کتاب پس از دیباچه و درآمد شامل یک توشیح و دو مقاله و یک خاتمه است. توشیح در بیان فضیلت خط است. در این بخش مجموعه لطایفی از کلام الهی و سخن حکیمان و شاعران در فضیلت و فواید آموختن این هنر گرد آمده که هر خواننده صاحب‌ذوق را به اکتساب فن برمی‌انگیزد. از جمله یکی از تعاریف حکما را درباره خط نقل می‌کند که: خط صنعتی روحانی است که به اسباب جسمانی ظهور می‌یابد. این بخش به پیروی از پند حکیمان پیشین تحریر یافته است که نویسنده باید پیش از شروع در بحث اصلی کتاب از مقام و منزلت آن فن سخن گوید و مرتبه و مقام آن معلوم کند و به اجمال پرده‌ای از جمال موضوع بگیرد تا کتاب را در دل خواننده شیرین کند و دریغ‌ها که این سنت نیکو امروز، هم در تدریس و هم در تألیف کتاب‌ها کم و بیش ترک شده است. پس از توشیح، مقدمه‌ای است بر مقالت اول در بیان وضع خط و اقلام گوناگون آن. در

کیما / ۹

این مقدمه مؤلف تاریخچه خط را تا حضرت آدم پیش می‌برد و او را نخستین واضع خط معرفی می‌کند و سپس توضیح می‌دهد که تعداد حروف زبان عربی که ۲۸ حرف است از منازل ۲۸ گانه قمر اقتباس شده و در پیدایش حروف ابجد گوید جماعتی بوده‌اند از اقوام پیشین که اوایل نام‌های ایشان ابجد، هوز، الی آخر بوده است. همچنین از دوازده خط گوناگون از جمله عربی و فارسی و یونانی و حمیری و غیره نام می‌برد.

اما، مقالت اول در بیان احوال قلم است. در این مقالت پیش از ورود به شرح مباحث فنی مربوط به مرغوبیت و تراش و قطع قلم و غیره در مقام درآمد به بیان تعبیرات و استعارات عرفانی مربوط به قلم و دوات می‌پردازد، از جمله می‌گوید: قلم اسکندری است که از برای آب حیات عزیمت ظلمات کرده یا خضری است که در ظلمات دوات آب حیات انگيخته:

خضری چو کلک سعدی همه روزه در سیاحت نه عجب گر آب حیوان به در آرد از سیاهی
یا قلم صبحی است صادق در سیاهی، نماینده اسرار کماهی.

قلم ز نسخه خالش مگر سوادى دید که بر بیاض ورق مشک سوده می‌بارد
یا عاشقی است راست قدم که بهر دست‌بوسی پای از سر ساخته و با همه شکستگی
کمر بسته بنده وار به خدمت آید و به زبان حال گوید:

به تیغم گر بیندازی سر از تن نگردانم ز شمشیر تو گردن
یا غواصی است که از بحر هندوستان دوات به یک قطره صدفی برآرد که صد دُر
مکنون از آن در سلک عبارت توان کرد:

قلم است آن به دست سعدی در یا طراز آستین دُر دری
یا زبان‌بریده‌ای است که زبانش از مشرق تا مغرب را فراگیرد و صدایش از عرب تا
عجم را در گوش رسد:

همه عالم صدای نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز
پس از این تعبیرات عرفانی از ماهیت معنوی قلم به خصوصیات جسمانی قلم از قد و قامت و سختی و سنگینی و سرخی که نشان مرغوبیت آن است و اوصاف دیگر آن می‌پردازد و آنگاه در باب دوم بحث مفصلی در اسرار تراشیدن قلم می‌آورد و اصل کلی در خط خوب را تراش درست قلم معرفی می‌کند و در وصف تیغی که باید میان قلمی را بتراشد به نثر و نظم داد سخن می‌دهد و از فتح و نحت و شق و قط و تحرف تنوک قلم و کیفیت هر یک و نکات بسیار در حرکت قلم و غیره بحث می‌کند. و سپس به بیان دستور نوشتن حروف مختلف از الف تا یا و ترکیبات گوناگون آنها می‌پردازد و در میان توضیحات ابیات مناسب می‌آورد از جمله درباره اینکه الف باید به تمامی قلم صعود نماید چنانکه هیچ پیچ و خم نداشته باشد دو بیت پندآموز زیر را آورده است:

ای خواجه اگر قامت اقبال تو امروز مانند الف هیچ خم و پیچ ندارد

بسیار تفاخر مکن امروز که فردا معلوم تو گردد که الف هیچ ندارد پس از آن به اوصاف مرکب می پردازد: نخست آنکه مرکب از خم صبغة الله (رنگری خداوند) به رنگ آل عباس (یعنی سیاه) است که در عین سواد و سیاهی سبب روشنایی ارباب علم و ادب گردیده است.^۱

با این درآمد شاعرانه بر مرکب مؤلف به طرز تهیه مرکب می پردازد و به تفصیل از عناصر ترکیب کننده آن از صمغ و دوده تاشک و زعفران و از طرز ساختن و صاف کردن آن سخن گوید و به اقتضای حافظ اشاره می کند که مرکب نیز باید مانند شراب چهل روز در شیشه بماند:

که ای کاتب مداد آنگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی
در این حال مرکب مصداق آن سخن شود که گفته اند «النَّورُ فِي السَّوَادِ» یعنی نور در سیاهی است. اما بعد به اوصاف طالب خط و هنرجوی این فن می پردازد که مهمترین وصف او همان طلب و پایداری در راه طلب است که بنابر حدیث پیامبر اکرم (ص): «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجَدَ وَمَنْ قَرَعَ بَابًا وَلَجَ وَلَجَ».

یعنی هر کس چیزی را طلب کرد و در نیل به آن جدیت و پشتکار نشان داد آن را یافت و هر که در خانه ای را کوفت و در کوفتن اصرار ورزید بدان خانه وارد شد. پس باید که طالب را عزم راسخ و صبر جمیل باشد و از کثرت مشق ملول نگردد. در اینجا نکته لطیفی را می افزاید که از نظر زیبایی شناسی اهمیت خاص دارد و جمله هنرمندان را چراغ هدایت است و آن اینکه شرایط محیطی و احوال درون هنرمند باید با خلق زیبایی تناسب داشته باشد از جمله آنکه باید در محلی پاک و آراسته بنشیند و لباسی لطیف و مناسب بپوشد و رعایت طعام و شراب را به وجه احسن بنماید و از غذاهای ثقیل که موجب گرانی معده و ثقل بدن گردد پرهیزد و نیز تمامی ذهن و اندیشه او متوجه هنرش باشد و دل از دیگر چیزها فارغ گرداند و از پریشانی خاطر برکنار باشد و از نظر اخلاقی که از همه مهمتر است طالب باید تقوی پیشه کند و پرهیزد از هر آنچه گناه است و هر آنچه زشتی و بدی و ناموزونی است چنانکه گفته اند:

شکوت الی و کیع سوء حفظی فاوصانی الی ترک المعاصی
فإن العلم فضل من اله و فضل الله لا يعطى لعاص
شکایت بردم نزد حکیمی، که مرا قوت حفظ و ضبط علوم چنانکه باید نیست. پس او مرا به ترک گناهان سفارش کرد و گفت: علم فضل و موهبت الهی است و این موهبت به گناه کاران عطا نمی شود.

و این سخن همان است که در آداب المشق منسوب به میرعماد می خوانیم که ظهور

۱ - چنانکه حکیم نظامی در خسرو و شیرین فرماید:

سوادش دیده را پر نور دارد سماعش مغز را مخمور داد

کیما / ۱۱

اعتدال و کمال زیبایی از انسانی که به اعتدال اخلاق موصوف نیست هرگز ممکن نباشد.

حاشا که چنان سودا بخشند بدین صفرا هیئات چنان رویی بخشند به بی رویی

دیوان شمس

و نیز طالب باید استادی را برگزیند که «به اخلاق حمیده و صفات پسندیده موصوف و معروف باشد» و دل به هر گدای تهی دست که به مختصر چیزی از این هنر رسیده و مغرور شده است نسپارد و چنانکه حافظ فرمود:

به خط و خال گدایان مده خزینة دل به دست شاه‌وشی ده که محترم دارد

اما چون طالب به صحبت استادی کامل رسید «از صمیم قلب به اخلاص صافی و اعتقاد وافی کمر متابعت و ملازمت و محبت او بر میان جان بندد» و او را بیش از پدر گرامی دارد و چون اغلب استادان در آموختن لطایف هنر بخل و ضنّتی می‌ورزند و ناز و کرشمه‌ای می‌کنند طالب باید که به حسن خلق و رعایت طریق کرم و مروّت دل استاد را صید کند و هر تعلیم که از او شنود به گوش جان استماع کند و بر صفحات جان نویسد تا به تدریج خطش مصداق این بیت گردد که:

خطی چون آب و آتش می‌نویسی قیامت می‌کنی، خوش می‌نویسی

پس از این مقدمات به بحث در اسباب کتابت و ادوات خط از مسطر و قلمدان تا پرگار و قلم‌تراش می‌رسیم و آنگاه در صفت کاغذ می‌خوانیم که باید در لطافت چون عذار ناهید و عارض خورشید باشد:

کاغذ شامی‌نسب صبح‌فام آنکه شد آرایش صبحش ز شام

امیر خسرو

مقاله دوم کتاب در معرفت چگونگی وضع خط و اسماء خطوط و تبیین اصول و قواعد آن است. این مقاله نیز هر چند همه در مسائل فنی و تعلیمی خط است باز آمیخته با لطایف و طرایف ادبی و عرفانی است که ملال از دل خواننده می‌برد از جمله در بیان شکل حروف به تشبیهات بدیع و اشعار نغز بسیار برمی‌خوریم:

تمامی حروف از نقطه پدید آمده‌اند نخست نقطه به الف مبدل گشت و الف مبدأ حروف دیگر شد:

یک نقطه الف گشت و الف جمله حروف در هر حرفی الف به وصفی موصوف از این رو الف را در میان حروف مقامی ممتاز است. عارفان آن را رمزی از الف قامت یار گرفته‌اند که همه اسرار و معارف در آن جمع است:

دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیم کُن اگر تو را دسترس است
گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو در خانه اگر کس است یک حرف بس است
و بر همین نمط با مطالب شیرین و خواندنی درباره حروف دیگر ما را سرگرم می‌کند.
در این فصل تاریخچه خط و پیدایش خطوط گوناگون و وجه تسمیه خطوطی چون

تعلیق و محقق و غیره را می خوانیم و از سرگذشت خطاطان بزرگ از ابن مقبله و ابن بواب تا یاقوت مستعصمی و شاگردانش آگاه می شویم و قصیده معروف ابن بواب را در بیان اسرار خط به مطلع زیر می یابیم:

یا من یرید اجادۃ التحریر و یروم حُسن الخط و التصوير

ای کسی که تو را سودای خوش نویسی در سراسر است و خواهی به خط و نقش دل پذیر واصل شوی ...

یکی از بدیعترین و زیباترین باب های مقالات دُوم باب چهارم است در ترکیب حروف با یکدیگر که به دنبال مبحث حروف منفرد آمده است. مؤلف در این مقام ضمن بیان اصل و قواعد خاص ترکیب حروف با یکدیگر در خطوط مختلف از محقق و ثلث و غیره چنان حالتی ایجاد کرده است که کاتب از ترکیب هر دو حرف از طریق تداعی معانی به یاد مطلبی و لطیفه ای می افتد و ضمن آنکه به کار خوش نویسی اشتغال دارد مستغرق معانی بلند عرفانی می شود. در حقیقت مانند حکایت معروف چهارمقاله که آن دبیر فرمان قتل دوستی را از طرف سلطان به سوی امیری می نوشت و چون به هیچ روی نمی توانست صریحاً آن دوست را که خود دبیر آن امیر بود از محتوای نامه باخبر کند، با نوشتن دو حرف «ا» و «ن» در بالا و پایین نامه او را به یاد آیه **أَن یَقْتُلُواْ وَ یَصْلُبُواْ** انداخت و مایه نجات او شد، مؤلف در اینجا کاتب را هر دم به یاد آیه ای یا شعری یا لطیفه ای می اندازد و بی گمان کاتبی که با این شیوه نگرش به حروف و ترکیبات آن آشنا شود به تدریج ذهن نیم هشیارش ضمن کتابت او را در عوالم ذوق و مستی و معرفت سیر می دهد و نه تنها از جمال و قوت خط او نمی کاهد بلکه ذوق آن معانی بر جمال هنرش می افزاید چنانکه وقتی «صاد» را با «الف» ترکیب می کند و بعد از آن «فا» به خاطرش می آید، از ناصح روزگار می شنود که:

به دُرد و صاف تو را حکم نیست دَم درکش که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف است
و اگر «صاد» را با «کاف» ترکیب کند از کلمه «صک» یعنی دق الباب به یاد می آورد که باید در کوبیدن باب طلب بیش از پیش همّت کند و چون «صاد» را با «لام» درآمیزد به سفارش صل الارحام منتقل می شود و در فحوای این بیت تعقل می کند که:

ذخیره ای بنه از رنگ و بوی باد بهار که می رسند ز ره رهنان بهمن و دی

و چون «طا» را با «یا» ترکیب کند از کلمه «طی» به درنوردیدن بساط هستی خویش می اندیشد و از طریق مکاشفه در معانی آیه کریمه **یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ کَظَی السَّجَلِ** نظر می کند که این گونه انتقالات و استدالات از مقامات خاص اولیاست چنانکه معروف است روزی شبلی - قدس سره - در بازار بغداد با یاران می گذشت شخصی یخ می فروخت و این ترانه را بهانه جذب خاطر مشتریان ساخته بود که: **«ارحموا علی من رأس ماله یذوب»**، رحمت کنید بر کسی که سرمایه اش هر دم آب می شود.

حضرت شیخ را از سماع این کلمات آتشی در دل پدیدار آمد چندانکه شهبه‌ای بزد و مضمون شعر مولانا جلال‌الدین رومی که فرمود:

عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و «خرّ موسی صاعقا
صورت حال آمد. چون از آن حال باز آمد مریدان سبب پرسیدند شیخ فرمود که از سخن آن شخص مراسم به عمر خود به خاطر بگذشت که آن نیز همچون یخ می‌گدازد. در اینجا مؤلف به پاسخ اشکالی مقدر می‌پردازد و می‌نویسد:

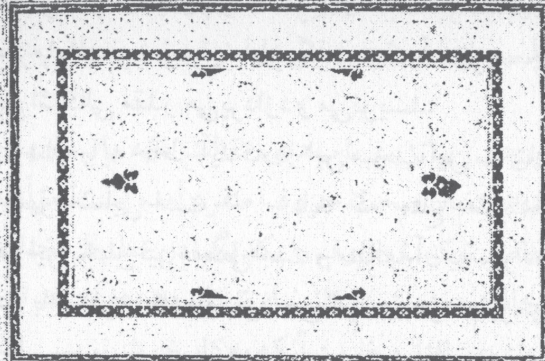
شاید مطالعان این رساله را به خاطر آید که در این مبحث این سخنان بیگانه است اما: آن کس که ز شهر آشنایی است داند که متاع ما کجایی است
این گونه اشارات در این بخش نیز مفصل است و مطالعه آن به سیر در مرغزاری مانده است که مسافر هر دم با منظری تازه روبرو می‌شود و هر دم بر نزهت و خرمیش می‌افزاید.

کتاب در میان قواعد نگارش و رسم الخط پایان می‌یابد و تا پایان همچنان داستان‌ها و لطیفه‌ها خواننده را همراهی می‌کنند. در آخرین صفحات پایانی کتاب در بیان آنکه الف اسماعیل و ابراهیم را حذف می‌کنند و به جای آن الف مقصوره می‌گذارند اشاره می‌کند که این نقصان خود موجب مزید جمال این کلمات است و از این نکته به یاد قصه سلطان محمود می‌افتد که در حال مستی ایاز را گفت: زلف خود ببرد و او چنان کرد و چون سلطان به هوش آمد از آن واقعه ملول و مکدر بود و هیچ کس پروای نزدیک شدن به او را نداشت مگر رودکی که چنگ زنان رباعی زیر را فروخواند و حال سلطان و اطرافیان بدان رباعی خوش شد.

کی عیب سر زلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است
روز طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرو به پیراستن است
اگر توفیق یافته باشم که در این پیشگفتار گوشه ابرویی از جمال تحفه‌المحبین را در چشم خوانندگان جلوه دهم کافی است که خود با اشتیاق به مطالعه متن کامل بشتابند.
یک ذره ز حسن لیلیت بنمایم عاقل باشم اگر تو مجنون نشوی

و سلام بر محبان حضرت حق باد

نوروز ۱۳۷۶



چارده ساله سینتے بربابم

چون نہ چارده در چسب تمام

بر سر پر و کلمه گوشه شکست

بر گل از پنبل تر سبزه بست

داد نسکامه معشوقی پیاز

شیوه جلوہ کری کرد آغاز

اوسے روز چمنہ و کردہ ہجوم
بر در و بامش اسیران جو نجوم
ناکھان بشت خمی تمچو ہلال
دامن از خون چو شفق مالامال
کردد قبلہ اور روی امید
ساخت فرش را و موی سفید
کوہ اشک بر گمان میفت
وزد و دیدہ کھنڈان مسکنت

کاپی یابمه نسیختم

نام رفت از تو بدیوانیم

لاله سان سوخت داغ توام

سبز و شپه پیرای توام

نظر لطف بحالم بجای

ز کت اندوه ز جانم بزدا

نوجوان جال کهن سپردید

بوی صدق ز غش او شنید

گفت کای سپهر کند نظر

روگردان تقبلا باز نکر

که دران منظره کلر خسارت

که جهان از رخ او گلزار است

او چون خورشید فلک من ماسم

من کمین بند او او شام

عشقا ز اوج جالش نکرند

من که باشم که مرا نام برند

پیر چاره چو آن سوگر نیست

تا به پند که در آن منظره گیت

ز دجوان دست و فکند از بهش

داد چون سایه بخاک آراش

کانکه باماره سودا سپرد

نیست لایق که در جا کند

پست آیین و پستی سو پس

قبله عشق کی باشد و بس

كتبه العبد المذنب المستغفر بالله

عليه السلام
رضي الله عنه واولاده واهله

تتمت
في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٧٣
عبد المذنب المستغفر بالله
عليه السلام

